

سوی بم آمد زغن ناودان
 غرغزان آمد بسوی طفل طفل
 زبان بود جنس بشر بیغبران
 پس بشر فرمود خود را مثلکم
 زانکه جنسیت عجایب داد بست
 عیسی و ادیس بر کرده ان شدند
 باز آن ها روت و عاروت را بلند
 انبیا چون جنس رو چند و ملک
 باز از اجزای که جنس انبیاست
 بود قطعی جنس فرعون ذمیم
 بود همامان جنس فرعون را
 لاجرم از صدر بر فغوش کشید
 جاذب بجنسیت اکنون بین
 که بهمان مائمی ها مائمی
 جاذب هر جنس را هم جنس دان
 و ارهید از اوفان سوی سفلی
 تا بجنسیت رهند ارتا و دان
 تا بجنس آئیند و کم کردند کم
 جاذبش جنسیت بر حاطالت
 با ملائک چونکه هم جنس آمدند
 جنس تن بودند زان زیر آمدند
 مر ملک را جذب کردند از فلک
 را چون که کشان چون ساهاست
 بود بسطی جنس موسی کلیم
 بر کز نیش بر دهر صدر سرا
 که جنس دوزخ اندان دو پلبد
 که تو جنس هستی از کفر و دین
 و رجوسی مائمی سبحانی

حلیت

آن کسی می مرد و که با آن عرب
 ساعلی بگذشت و گفت این کبریت
 گفت در ملک کسی بدینک خو
 روز صادم بدو شب با سبان
 گفت بخش جنسیت نخر خورده است
 گفت صبر کن بدین رنج و مرض
 بعد از آن گفتش که لرب لارصر
 گفت نان و زاد و ولوت و دوش من
 گفت چون بند هر بدین سنگ نان
 دست نایدی درم در راه نان
 گفت خاکت بر سرای پر باد شک
 انشک می بارید و میگفت لرب
 لوضو زاری نواز بر کبریت
 نک ای میرد میان راه او
 تیز چشم و صید کیره دزدان
 گفت جموع الکلب را ترا کرده است
 صابر از افضل حق بخشند عوض
 چیت اندر دست این بان پر
 میگفت نم بهر تقویت بدن
 گفت نایر چند ندارم مهر و داد
 لیک هست آب دودیده را کجای
 که آب نان پیش تو بهتر ز انشک